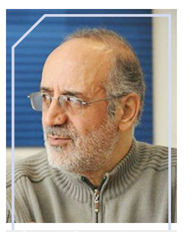
جمال شورجه (فیلمساز)

ابوالقاسم طالبی (فیلمساز)

محمد کاسبی (بازیگر)

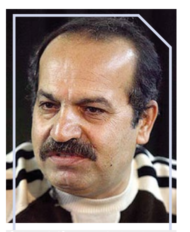
رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز)

شهریار بحرانی (فیلمساز)

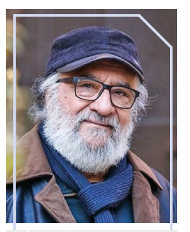
داریوش ارجمند (بازیگر)

داود میرباقری (فیلمساز)

مرتضی شعبانی (مستندساز)

پروانه معصومی (بازیگر)

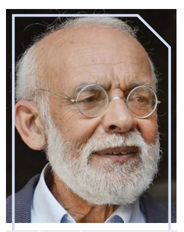
مهدی فقیه (بازیگر)

ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز)

فرج‌الله سلحشور (فیلمساز)

هادی محمدیان (پویانما)

مجید مجیدی (فیلمساز)

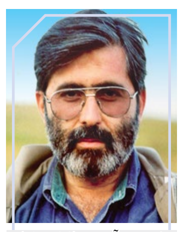
شـهید آوینی (فیلمساز)

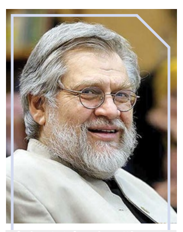
نادر طالب‌زاده (کارگردان)

کرم‌الهی مدیرکل امور هنری بنیاد شهید:

ماندگاری آثار دفاع مقدس به روایت صادقانه و زبان هنری نسل جدید وابسته است

مدیرکل امور هنری بنیاد شهید و امور ایثارگران با تأکید بر ضرورت انتقال مؤثر حافظه دفاع مقدس به نسل نوجوان و جوان گفت: ماندگاری آثار فرهنگی و هنری، بیش از افزایش حجم تولیدات، به روایت صادقانه، زبان هنری متناسب با نسل جدید و شکل‌گیری یک گفتمان هنری پیوسته وابسته است.

محمد کرم‌الهی، مدیرکل امور هنری بنیاد شهید و امور ایثارگران، با اشاره به ضرورت بازخوانی تجربه دفاع مقدس برای نسل‌های جدید، اظهار کرد: یکی از مسائل مهم در حوزه تولید آثار فرهنگی و هنری دفاع مقدس، فاصله میان تجربه زیسته نسل‌های پیشین و شناخت نسل نوجوان و جوان امروز از این رویداد تاریخی است؛ فاصله‌ای که تنها با روایت‌های اثرگذار، صادقانه و متناسب با زبان و نیازهای مخاطب امروز پر می‌شود.

وی با طرح این پرسش که «از یک نوجوان شانزده‌ساله بپرسیم از جنگ چه چیزی در ذهنش مانده است؟»، افزود: پاسخ‌ها اغلب به چند تصویر سیاه‌وسفید، صداهای آرشیوی و روایت‌های بزرگسالان محدود می‌شود. جنگ برای یک نسل، تجربه‌ای زیسته بود، اما برای نسل بعدی هنوز به روایتی ملموس و قابل درک تبدیل نشده است. همین شکاف میان حادثه و روایت، نقطه آغاز شکل‌گیری آثار ماندگار یا از دست رفتن فرصت خلق چنین آثاری است.

ماندگاری آثار هنری اتفاقی نیست

کرم‌الهی درباره عوامل مؤثر در ماندگاری آثار فرهنگی و هنری بیان کرد: آثار ماندگار در تاریخ هر جامعه، از رمان و فیلم گرفته تا سرود و آثار تجسمی، به‌صورت اتفاقی شکل نمی‌گیرند؛ بلکه حاصل کنار هم قرارگرفتن چند مؤلفه اساسی هستند که باید در فرآیند تولید به آن‌ها توجه شود.

وی صداقت در روایت را نخستین مؤلفه دانست و گفت: اثر ماندگار، اغراق را تحمل نمی‌کند. اگر خاک، درد، ترس و واقعیت‌های انسانی یک رویداد از روایت حذف شوند، اثر نمی‌تواند ارتباطی عمیق با مخاطب برقرار کند؛ زیرا مخاطب صداقت را باور می‌کند و اغراق را تشخیص می‌دهد.

مدیرکل امور هنری بنیاد شهید و امور ایثارگران، تناسب زبان هنری با زمانه و نسل مخاطب را دومین مؤلفه برشمرد و افزود: آثار ماندگار در زبان هنری نسل خود متولد می‌شوند، نه از طریق تقلید صرف از آثار نسل‌های گذشته. آثاری همچون «دایی جان ناپلئون»، «گاو» و «آژانس شیشه‌ای» هرکدام با زبان و بیان هنری متناسب با دوره خود توانسته‌اند جایگاهی ماندگار پیدا کنند.

وی با تأکید بر اهمیت پرسش‌محوری در آثار هنری تصریح کرد: اثر ماندگار به‌جای ارائه پاسخ‌های آماده و پندهای مستقیم، پرسش‌های جدی ایجاد می‌کند. پرسش، مخاطب را درگیر می‌سازد و همین درگیری ذهنی و عاطفی، زمینه ماندگاری اثر را فراهم می‌کند.

کرم‌الهی ادامه داد: تولید آثار ماندگار، مسئله‌ای در حوزه مهندسی فرهنگی است، نه موضوعی مبتنی بر شانس و اتفاق. پیوست فرهنگی نیز در همین نقطه اهمیت پیدا می‌کند؛ به این معنا که هر اثر باید پیش و پس از تولید، بر اساس معیارهایی همچون صداقت، کیفیت حرفه‌ای و توانایی ایجاد کشف و پرسش در مخاطب ارزیابی شود.

نسل امروز به روایت صادقانه و حرفه‌ای نیاز دارد

وی در ادامه با اشاره به ویژگی‌های مخاطب نوجوان و جوان امروز اظهار کرد: برای تولید آثار فرهنگ‌ساز، ابتدا باید مخاطب را شناخت، نه اینکه تصویری ذهنی و از پیش تعیین‌شده از او ساخت. نوجوان و جوان امروز به صداقت حساس است و کوچک‌ترین اغراق می‌تواند اعتماد او را نسبت به کل اثر از بین ببرد.

مدیرکل امور هنری بنیاد شهید و امور ایثارگران افزود: نسل جدید هر روز با حجم گسترده‌ای از محتوای تصویری و روایی مواجه است؛ بنابراین رقیب اصلی ما صرفاً بی‌رغبتی مخاطب نیست، بلکه جهان متنوع محتوایی است که او به‌طور مستمر در آن حضور دارد. وی با بیان اینکه نوجوان و جوان امروز همچنان به دنبال معناست، اما با شعارهای مستقیم و معناهای از پیش بسته‌بندی‌شده ارتباط برقرار نمی‌کند، گفت: آثار فرهنگ‌ساز برای این نسل باید هم صادقانه باشند، هم از کیفیت حرفه‌ای برخوردار شوند و هم امکان کشف و مشارکت ذهنی را برای مخاطب فراهم کنند. اثری که صادق اما ضعیف باشد، تأثیرگذاری محدودی خواهد داشت و اثری که حرفه‌ای اما شعاری باشد، اعتماد مخاطب را از دست می‌دهد.

فرهنگ‌سازی فراتر از تولید محتواست

کرم‌الهی در پاسخ به این پرسش که چه تفاوتی میان محتوای فرهنگی و اثر فرهنگ‌ساز وجود دارد، بیان کرد: محتوای خوب می‌تواند مخاطبان خود را پیدا کند، اما اثر فرهنگ‌ساز فراتر می‌رود و بر رفتار، سبک زندگی و هویت مخاطب تأثیر می‌گذارد.

وی افزود: تفاوت یک فیلم خوب جنگی با یک اثر فرهنگ‌ساز در این است که فیلم خوب دیده می‌شود، اما اثر فرهنگ‌ساز می‌تواند به بخشی از ادبیات مشترک یک نسل تبدیل شود؛ در قالب نقل‌قول‌ها، تصاویر ماندگار ذهنی و تعابیری که برداشت مخاطب از حماسه، ایثار و مقاومت را شکل می‌دهند.

مدیرکل امور هنری بنیاد شهید و امور ایثارگران با تأکید بر اینکه فرهنگ‌سازی با تولید یک اثر به‌تنهائی محقق نمی‌شود، تصریح کرد: آنچه می‌تواند یک مفهوم را در حافظه جمعی تثبیت کند، شکل‌گیری یک گفتمان هنری پیوسته است؛ گفتمانی که از مجموعه‌ای از آثار مرتبط در سینما، ادبیات، موسیقی، بازی‌های رایانه‌ای و پویانمایی شکل می‌گیرد و جهانی مشترک از روایت‌ها و معناها را پیش روی مخاطب قرار می‌دهد.

هفت مسیر برای خلق آثار ماندگار دفاع مقدس

وی درباره ظرفیت‌های رسانه‌ای و هنری برای انتقال مفاهیم دفاع مقدس به نسل جدید گفت: استفاده از قالب‌های متنوع هنری، یکی از ضرورت‌های ارتباط مؤثر با نوجوانان و جوانان است و در این مسیر می‌توان چند حوزه را با جدیت بیشتری دنبال کرد.

کرم‌الهی، رمان و داستانِ بلند جوان‌پسند را از جمله این ظرفیت‌ها دانست و افزود: ادبیات یکی از ماندگارترین بسترهای فرهنگ‌سازی است و رمان خوب دفاع مقدس برای نوجوانان می‌تواند همان نقشی را ایفا کند که آثار ادبی بزرگ برای نسل‌های پیشین داشته‌اند.

وی با اشاره به ظرفیت بازی‌های رایانه‌ای و تجربه‌های تعاملی اظهار کرد: نسل امروز بیش از گذشته از طریق تجربه‌کردن یاد می‌گیرد. بازی‌های رایانه‌ای از مهم‌ترین بسترهای فرهنگ‌سازی در جهان معاصر هستند و هنوز از تمام ظرفیت آن‌ها برای روایت تاریخ، ایثار و مقاومت استفاده نشده است.

وی پویانمایی و انیمیشن حماسی را از دیگر مسیرهای مؤثر برشمرد و گفت: این قالب می‌تواند میان نوجوانان و تاریخ پیوند برقرار کند و در عین برخورداری از زیبایی‌شناسی روز، مفاهیم عمیق انسانی و تاریخی را منتقل سازد.

مدیرکل امور هنری بنیاد شهید و امور ایثارگران، پادکست و کتاب صوتی روایت‌محور را نیز دارای ظرفیت قابل توجهی دانست و افزود: روایت جانبازان، مادران شهدا و فرزندان شهدا با صدای خودشان می‌تواند تجربه زیسته آنان را به شکلی ملموس و نزدیک به مخاطب منتقل کند.

وی با تأکید بر اهمیت تولید سریال‌های تلویزیونی باکیفیت بیان کرد: تلویزیون همچنان یکی از مهم‌ترین بسترهای ارتباط با مخاطبان گسترده است و باید از تولیدات صرفاً مناسبتی به سمت آثاری حرکت کنیم که بتوانند در ذهن و زندگی مخاطب اثرگذار باشند.

کرم‌الهی همچنین موزه‌ها و تجربه‌های تعاملی حافظه را از ظرفیت‌های مهم انتقال میراث دفاع مقدس دانست و گفت: مخاطب باید در چنین فضاهایی احساس کند مهمان حافظه تاریخی است، نه اینکه صرفاً در معرض قضاوت یا آموزش مستقیم قرار گرفته است.

وی در پایان این بخش، کمیک‌استریپ و گرافیک‌روایی را از دیگر ابزارهای مناسب برای ارتباط با نسل جدید معرفی کرد و افزود: این قالب‌ها با زبان تصویری قابل فهم، هزینه تولید نسبتاً مناسب و قابلیت انتشار و اشتراک‌گذاری در فضای مجازی، می‌توانند در انتقال مفاهیم دفاع مقدس نقش مؤثری ایفا کنند.

پیوست فرهنگی باید پیش از تولید آغاز شود

کرم‌الهی با تأکید بر نقش پیوست فرهنگی در موفقیت آثار هنری اظهار کرد: اگر تولید آثار صرفاً بر اساس سلیقه فردی سازندگان انجام شود، موفقیت آن‌ها در بهترین حالت به شانس وابسته خواهد بود؛ اما طراحی آثار در چارچوب یک نظام مشخص پیوست فرهنگی، امکان هدف‌گذاری، ارزیابی و مدیریت فرآیند تولید را فراهم می‌کند.

وی افزود: در این چارچوب، مبنای معنایی اثر باید از گفتمان اصیل و معتبر سرچشمه بگیرد، نه از اغراق رسانه‌ای؛ در عین حال، هنرمند باید در انتخاب فرم و شیوه بیان از آزادی عمل برخوردار باشد و با تحمیل بیانیه‌های مستقیم، امکان خلاقیت و کشف هنری از او گرفته نشود.

مدیرکل امور هنری بنیاد شهید و امور ایثارگران خاطرنشان کرد: آثار باید پیش و پس از انتشار بر اساس سه شاخص صداقت، حرفه‌ای‌گری و کشف‌پذیری ارزیابی شوند. در چنین شرایطی، تولید آثار ماندگار از یک آرزو به فرآیندی هدفمند و قابل مدیریت تبدیل خواهد شد.

حافظه دفاع مقدس بدون روایت مؤثر منتقل نمی‌شود

وی در جمع‌بندی سخنان خود با تأکید بر ضرورت انتقال حافظه ملی به نسل‌های آینده گفت: حافظه ملی به‌خودی‌خود پایدار نمی‌ماند و اگر تجربه‌ها، ارزش‌ها و روایت‌های یک نسل به نسل بعد منتقل نشوند، به‌تدریج از حافظه جمعی فاصله می‌گیرند.

کرم‌الهی افزود: نسل نوجوان و جوان ایران به روایتی از ایثار نیاز دارد که صادقانه باشد، با زبان و جهان ذهنی او سخن بگوید و به‌جای ارائه پندهای مستقیم، زمینه پرسش، تفکر و کشف را فراهم کند.

وی تأکید کرد: ماندگاری آثار فرهنگی و هنری بیش از آنکه به افزایش حجم تولیدات وابسته باشد، به کیفیت و صداقت روایت نیاز دارد. همچنین فرهنگ‌سازی با یک اثر منفرد محقق نمی‌شود، بلکه در بستر یک گفتمان هنری زنده، پیوسته و متناسب با نیازهای نسل جدید شکل می‌گیرد.

استاندارد دوگانه و سکوت رسانه‌های غربی در برابر اعتراضات در فرانسه

سانسور پاریسی

رسول شمالی ورزنده

اعتراضات صنفی دانش‌آموزان مدارس پاریس که در پی ضعف دولت امانوئل مکرون در تأمین امکانات رفاهی و آموزشی، تبعیض‌های ساختاری و عدم پاسخگویی به خواسته‌های برحق معترضان شکل گرفت، این روزها ابعاد گسترده‌تری به خود گرفته است. دامنه این ناآرامی‌ها علاوه‌بر سرایت به سایر شهرهای فرانسه، به کشور بلژیک نیز رسیده و دانش‌آموزان بلژیکی را هم در اعتراضِ به ناکارآمدی آموزشی و کمبود امکانات به خیابان‌ها کشانده است؛ روندی که احتمالاً به دیگر کشورهای اروپایی نیز سرایت خواهد کرد.

با این حال، رسانه‌های خبری-تحلیلی غرب و شبکه‌های فارسی‌زبان معاند که همواره منتظر وقوع کوچک‌ترین اتفاقی در ایران هستند تا از آن بلوا بسازند، در برابر خشونت عریان پلیس تا دندان مسلح فرانسه سکوت کرده‌اند. پلیس فرانسه تاکنون بیش از ۵ هزار دانش‌آموز را بازداشت کرده و شمار زیادی از آنان را به‌شدت مجروح ساخته است. در این میان، برخی رسانه‌های بین‌المللی مانند بی‌بی‌سی فارسی صرفاً نگاهی جسته و گریخته و شتاب‌زده به این رویدادها داشته و در برنامه‌های تحلیلی خود، معترضان را «آشوبگر» و «تروریست» نامیده‌اند.

این رویکرد و تناقض آشکار رسانه‌های غربی و معاند، نشان‌دهنده بازی همیشگی آن‌ها در زمین دشمن است. آنان مطالبه‌گران صنفی در غرب را خرابکار می‌نامند، در حالی که در حوادث ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه ۱۴۰۴ در ایران، جریانی را که با حمایت آمریکا و رژیم صهیونیستی به دنبال آشوب، کشتار و کودتا بود، «عناصر آزادی‌خواه» و «معترضان صنفی» معرفی می‌کردند. این در حالی است که بعدها برخی دستگیرشدگان اعتراف کردند توسط سازمان‌های جاسوسی سیا و موساد برای ایجاد اغتشاش در تهران و شهرهای مختلف آموزش دیده‌بودند و برنامه‌ریزی قبلی برای کشته‌سازی، شهادت نیروهای انتظامی و تخریب اماکن عمومی داشتند. در آن مقطع، امپراتوری رسانه‌ای غرب با قطع برنامه‌های عادی خود، روزها به پوشش آموزش‌های تروریستی و پمپاژ هیجان پرداخت، اما امروز در برابر تظاهرات مسالمت‌آمیز و بدون سلاح دانش‌آموزان فرانسوی کاملاً مهر سکوت بر لب زده است.

در حوادث پاریس، پلیس فرانسه با به‌کارگیری تجهیزات ضدشورش، تظاهرات مسالمت‌آمیز دانش‌آموزان را به خشونت کشاند. تصاویر منتشرشده از صورت‌های خونین و کشیده‌شدن دانش‌آموزان بر روی آسفالت خیابان‌ها، ادعای کشوری را که خود را «مهد آزادی» می‌نامد، به چالش کشید و ماهیت واقعی دموکراسی غربی را برملا ساخت. شبکه‌های معاند که سال گذشته در تنور آشوب‌ها می‌دمیدند و حاکمیت ایران را محکوم می‌کردند، اکنون هیچ اشتیاقی برای انعکاس این سرکوب‌ها ندارند.

این مواجهه دوگانه اثبات می‌کند که استکبار جهانی به سرکردگی آمریکا برای حفظ سلطه خود، جنبش‌های اصیل اجتماعی و مطالبات برحق معیشتی را سرکوب می‌کند. دولت فرانسه برخلاف شعارهای حقوق بشری در نشست‌های بین‌المللی و سازمان ملل، مطیع سیاست‌های آمریکا بوده و خفقان را بر پاسخگویی به ملت خود ترجیح می‌دهد.

رسانه‌های وابسته به استکبار با سناریویی از پیش‌طراحی‌شده، یا در قبال این حوادث سکوت می‌کنند یا با ارائه روایت‌های جعلی و ادعای حضور عناصر غیردانش‌آموزی، خشونت پلیس فرانسه را توجیه می‌نمایند. این سانسور و وارونه‌نمایی حقیقت در حالی رخ می‌دهد که تصاویر پخش‌شده از رسانه ملی و برخی رسانه‌های مستقل جهانی، واقعیت این سرکوب را نشان داده است. قطعاً این سانسور سازمان‌یافته با افشاگری رسانه‌های مستقل و آزادی‌خواه جهان بی‌جواب نخواهد ماند و صدای مظلومیت ملت‌ها به گوش همگان خواهد رسید.

نگاهی به فیلم «پیروزی قلب»

کشیشی که به نفع یهودیان مصادره شد!

فاطمه قاسم‌آبادی

دو سال گذشته، حجم تولیدات هالیوودی برای پاسداشت جنگ جهانی دوم و به ویژه قربانیان آشویتس، سیر صعودی داشته است و آثاری که در مورد مظلوم‌نمایی یهودیان در جنگ جهانی دوم است، بسیار بیشتر از سال‌های گذشته ساخته شده‌اند.

البته کیفیت این آثار برعکس دهه‌های گذشته، پایین آمده و کاملاً معلوم است که در راستای سری‌سازی، تنها تعدادشان بیشتر از قبل شده است.

به نظر می‌رسد هالیوود برای جبران نفرتی که مردم دنیا نسبت به یهودیان و جنایات صهیونیست‌ها در غزه و کرانه‌باختری پیدا کرده‌اند، سعی‌کرده تا با بیشترکردن تولیدات فرهنگی‌اش، جبران مافات کند و همچنان عده‌ای را که به هالیوود اعتماد دارند، پای روایات من درآوردی خود بنشاند.

فیلم «پیروزی قلب» به نویسندگی و کارگردانی «آنتونی دامبروزیو» محصول سال ۲۰۲۵ آمریکا و هلند است.

داستان گرسنگی تا مرگ

داستان فیلم پیروزی قلب، در مورد کشیشی کاتولیک به نام «ریموند کولبه» ملقب به پدر «ماکسیمیلیان کولبه» است.

این کشیش که طبق روایت داستان در بین زندانیان آشویتس بود، داوطلب می‌شود که به جای یکی از زندانیان که زن و فرزند داشت، تنبیه فرمانده نازی را قبول کند.

فرمانده او را به همراه ۹ نفر دیگر، به مرگ تدریجی با گرسنگی در یک سلول محکوم می‌کند.

کشیش کولبه به همراه ۹ نفر دیگر در آن سلول می‌مانند و در مرز بین کفر و ایمان مبارزه می‌کنند تا اینکه بعد از ۱۴ روز، مرگ دانه‌دانه گریبان آن‌ها را می‌گیرد... بعدها کولبه به خاطر نوع مرگش، توسط پاپ «ژان پل دوم» قدیس اعلام شد.

مسیحیت در خدمت یهودیان

در فیلم پیروزی قلب، مخاطبین می‌بینند که در همان ابتدا سازنده عنوان می‌کند که قبل از اینکه آشویتس در مورد کشتار یهودیان باشد، برای نابودی هویت ملی لهستانی‌ها بوده است!

این جدیدترین ادعایی است که در یک فیلم در مورد آشویتس گفته شده است و تا قبل از این همیشه، آشویتس کاملا در قبضه یادبود و ناله‌سرایی برای یهودیان کشته شده بود و به هیچ‌وجه زندانیان غیریهودی در آن به نمایش گذاشته نمی‌شد!

البته با توجه به نفرت جهانی نسبت به یهودیان و در صدر آن نفرت مردم اروپای شرقی از اینکه یهودیان آواره بعد از اسرائیل، به کشور آن‌ها بیایند، در فیلم پیروزی قلب می‌بینیم که کشیش کاتولیک به میدان می‌آید تا نشان بدهد که با یهودیان همدرد است و به همان اندازه در حق او هم ظلم شده است....

در صحنه‌ای می‌بینیم هم‌بندی کشیش می‌گوید کومونیست در کنار مسیحی و یهودی در این سلول جمع شده‌اند! همین دیالوگ کافی است تا معلوم شود قصد سازنده دقیقاً از ساخت چنین فیلمی چیست.

گویی سازنده می‌خواهد کاملاً واضح بگوید، مسیحیان و کمونیست‌های کافر در یک جبهه در کنار یهودیان هستند و با دادن سهمی از قربانیان آشویتس به آن‌ها، با آن‌ها پیوندی ابدی و غیرقابل گسست ایجاد می‌کند!

جالب است که این کشیش رسماً در اردوگاه آشویتس سعی می‌کند بقیه هم‌بندانش را با همدیگر متحد کند و به آن‌ها امید بدهد و بگوید که همه در این سختی به یک اندازه سهم داریم و باید متحد باقی بمانیم.

کلیشه‌ای و غیر مستند

در فیلم پیروزی قلب، می‌بینیم که از همان صحنه‌های ابتدائی زندانیان آشویتس روی لباس‌های راه‌راه خود و درست روی قلب‌شان مثلثی قرمز رنگ و برعکس، نقش بسته است که مخاطبین را به یاد فیلم‌های گردان‌های قسام و آن مثلث معروف قرمز می‌اندازد که تانک‌ها و نیروهای دشمن صهیونیست را هدف قرار می‌داد!

این مطلب باعث می‌شود مخاطبین آگاه شوند که تا آخر ماجرا قرار است چگونه پیش برود. البته در انتها هم با زیرنویس سازنده اعلام می‌کند که ماکسیمیلیان قدیس، تنها شخصی بوده که در آن سلول محکوم به مرگ هویتش مشخص است و از بقیه نُه نفر یهودی و کمونیست، هیچ اطلاعات درستی در دسترس نیست!!!

اینکه یک داستان از روی زندگی کشیشی مسیحی و راجع به آشویتس ساخته شود ولی تمام شخصیت‌های قربانی اطرافش که یهودی و کومونیست هستند، عملاً هویت مشخصی نداشته باشند، شیوه کلاسیک قربانیان آشویتس است که دقیقاً بر مبنای همین فرمول به ۶ میلیون نفر رسیدند و هویت بیشتر این ۶ میلیون، همواره در هاله‌ای از ابهام است!

در فیلم پیروزی قلب، رسماً اصل داستان روی فداکاری کشیش ماجرا و کمک به هم‌بندانش برای حفظ ایمان‌شان می‌چرخد ولی این مطلب که هیچ‌کدام از ۹ نفر ادعایی هم‌بند کشیش در دنیای واقعی هویتی ندارند، کل داستان را زیر سؤال می‌برد و سازنده طوری این مسئله را عنوان می‌کند که گویی اهمیت چندانی ندارد و بحث اسم و هویت در دنیای واقعی اصلا مطرح نیست و مخاطبین هم باید همچنان چنین داستان‌های بی‌هویتی را بخرند و برای‌شان احساساتی هم بشوند!

ضعیف و بی‌سروته

داستان فیلم پیروزی قلب، یک داستان کلیشه‌ای آشویتسی است، منتها این‌بار سازنده سعی‌کرده با واردکردن کمونیست‌ها و یک کشیش کاتولیک، دایره اتحاد یهودیان را بزرگ‌تر کند تا شاید داستان تکراری‌اش رنگ و رویی به خود بگیرد و این عناصر جدید باعث شوند که همچنان مخاطبین چنین روایتی را بخرند!

جالب است که این فیلم در سایت‌های مخصوص منتقدین غربی بنا بر سنت قدیمی، نمرات بسیار بالایی در حد شاهکار را از آن خود کرده است اما همین فیلم در سایت‌های مخصوص مخاطبین، نمرات ضعیفی گرفته است و کاملا مشخص است که روایت کشیش مدافع حقوق یهودیان برای مخاطبین عام به هیچ‌وجه جذاب و تاثیرگذار نبوده است.

زنگ مجازی- جنگ ترکیبی

ضرورت‌های تربیت رسانه‌ای و کنشگری

عزیزالله محمدی(امتدادجو)

روانشناسی و تحلیل افراد و احوال جامعه در مواجهه با رسانه‌زدگی و ابتلا به شبکه‌های اجتماعی و فضای مجازی یک «منشور ضرورت» است که می‌تواند انعکاس‌دهنده واقعیت و مسئولیت‌های فردی و جمعی برای گذار از عصرِ انفعال به عصر کنشگری باشد. واضح است که ما در نقطه عطفی ایستاده‌ایم که در آن، سکوت یا انتخابِ «بی‌تفاوتی»، در واقَع به معنای پذیرشِ شکست در نبردِ تمدنی است.

اگر بخواهیم از لایه‌های پیچیده کلامی عبور کرده و به یک تصویر روشن از تحولات امروز برسیم، باید بپذیریم که ما با یک «بحرانِ وجودی» روبه‌رو هستیم. رسانه‌های مادی، با استفاده از ابزارهای پیچیده و تکنولوژی‌های نوین، در تلاش‌اند تا ما را در چرخه بی‌پایانِ «تربیت جبری» و «مصرف‌گرایی» گرفتار کنند؛ در چرخه‌ای که در آن، انسان تنها یک «واحدِ مصرفی» است که معنای زندگی را در مادیات و لذت‌های گذرا جست‌وجو می‌کند.

آنچه امروز در تمام گذاره‌های رسانه‌ای داخلی و خارجی و از زبان کارشناسان شنیده می‌شود؛ قطعیت وقوع یک زدوخورد نظامی و عدم قطعیت زمان آغاز جنگ است که بر همین اساس، عمده نظرات، ضمن بازخوانی وقایع پشت سر، پیرامون ماهیت و شناخت ابعاد وجودی و شکل‌گیری این جنگ ارائه می شود و وجوهی از عللی چون (ژئوپلیتیک، ایدئولوژی، اقتصاد، اثبات هژمونی و...) بر سر زبان‌هاست.

در این میان با توجه به شرح رفتارهای هگست (وزیرجنگ آمریکا) و روبیو (وزیر امورخارجه آمریکا) که مباحث «اعتقادی» و «تمدنی» را علنی بازگو کردند؛ این دو وجه (اعتقادی و تمدنی) بیشتر از وجوه دیگر مورد توجه قرار گرفته تا به این واسطه ریشه اصلی شکل‌گیری و تداوم جنگ عموماً در این دو وجه واکاوی و بازخوانی شود.

همان‌گونه که در یادداشت قبل تحت عنوان «تصرف اراده و تربیت در رسانه» نیز اشاره شد؛ تفاوت میان تمدن‌های در حال زوال، مثل غرب و تمدن‌های پیروز، در این است که تمدن پیروز، دارای «نقطه‌جوشِ اجتماعی» است؛ یعنی ایمان در آن، نه یک امر شخصی و آرام، بلکه یک «محرکِ تاریخی» است که می‌تواند جامعه را از حالت انزوا خارج کرده و به سمتِ تغییرِ ساختاری سوق دهد و نقطه مقابل تربیت اجباری و جبری و رسانه‌ای جهان غرب، تربیت اختیاری متکی به ایمان و عقیده است که کارکرد آن در این جنگ کاملا نمایان شده.

اصطلاح «مردم مبعوث» که قریب به ۲۵۰ روز است از قول رهبر شهید در همه جای دنیا شنیده می‌شود و با حضور مردم در میادین و با مقاومت و استقامت آنها از حالت نظری به فعلیت عینی تبدیل شده، محصول مهندسی و معماری «هستی» مقاومت است که در آن «تربیت اختیاری» مردم و اجتماع با محور عقیده و تمدن و هویت شکل می‌گیرد و با همان ذات وجودی و هستی خود مقابل «تربیت اجباری» رسانه‌هایی قرار می‌گیرد که شبانه‌روز تلاش می‌کنند تا آنها را از خود و از تمدن و عقیده و هویت واقعی خود بیگانه سازند.

در معماریِ مقاومت؛ «تربیت اختیاری» تنها راه نجات است؟ که سوابق تاریخی بی‌شماری را می‌توانیم برای آن بشماریم؛ از جمله، اقدامات حضرت ادریس در دوره خفقان قابلیان که توانست در بین مردم مؤمن و در مقابل ابرقدرت مستکبر زمان خود، قدرتِ «شبکه‌سازی» را در برابر «پراکندگی» ایجاد نماید و به نحوی بنیانگذار تمدنِ علمی و معنوی باشد.

امروز وقتی تجمعات شبانه را مرور می‌کنیم؛ می‌بینیم «همگرایی» اجتماعی حول موضوعاتی مثل (میهن، ایمان، رهبر، تمدن و...) بیش از هر برهه دیگر تاریخ، ذیل تربیتی که از بدو پیروزی انقلاب، رهبر شهید به انحاء مختلف کوشید تا در مقابل تربیت اجباری رسانه‌های معاند جهان سلطه‌جو آن را به تکامل برساند تجلی پیدا کرده و نه تنها خود به پدیده اثبات حقانیت تبدیل‌شده بلکه موجبات نجات از تنگنای جنگ‌های نظامی و شناختی و ترکیبی را نیز فراهم ساخته است.

انسان امروز چه خودآگاه و کنشگر و چه ناخودآگاه و واکنشی در تفاوت درک و فهم از موضوع تربیت قرار دارد و هر رسانه با رویکرد و سیاست‌های خود مسئولیت اجرای آن را با اهداف مجریان رسانه بر دوش گرفته است.

مرور سناریوهای رسانه‌ای (رسانه‌های اصلی و سلطه) که بیشترین برنامه‌ها را بر علیه ایران دارند؛ بازگوکننده این حقیقت است که آنها به شناخت دقیقی از اثر رسانه بر تربیت مردم رسیده‌اند و شناخت عمیقی از تفاوت درک و فهم رسانه‌ای مردم و جوامع هدف خود دارند.

نظریه‌پردازان رسانه‌ای و سیاست‌گذاران این عرصه به این حقیقت «مواجه جوامع» با رسانه رسیده‌اند که تفاوت میان تربیت دو نوع انسان است: انسانی که در برابر رسانه می‌شکند و انسانی که در برابر آن ایستادگی می‌کند.

اگر جنگ تمدنی را یک نبردِ «اراده‌ها» بدانیم، پس سلاحِ اصلی در این میدان، «آموزش» است؛ اما نه هر آموزشی، بلکه آموزش مبتنی بر تربیتِ انتقال‌شونده در حوزه تمدنی که نباید مرزهای جبری و اختیاری آن را به هم آمیخت؛ چرا که این مرزها دقیقاً سرنوشت یک ملت را تعیین می‌کنند.

جهانِ سلطه و دشمن با درک از تفاوت ذاتی فرهنگی و تمدنی و با استفاده از رسانه‌ها، همانقدر که می‌کوشندَ تا مرزهای جغرافیایی و قومی و مذهبی را از هم جدا و به تکه‌های کوچک‌تر تبدیل کنند؛ بیش از آن و چندین برابر، در پیِ ایجاد یک «تربیت جبریِ مادی‌گرایانه و لذت‌گرایانه» هستند.

هدف آن‌ها این اَست که ارزش‌ها، الگوهای رفتاری و حتی ذائقه هنری و اجتماعی، به شکلی «خودکار» و «بدون پرسش» در ذهن نسل جدید حک شود. در این مدل، فرد مانند قطعه‌ای از یک ماشین بزرگ عمل می‌کند؛ او می‌داند «چه کاری» را انجام دهد؛ اما هرگز نمی‌داند «چرا» باید آن را انجام دهد. این یعنی از دست‌رفتنِ «اختیار» و تبدیل‌شدن به یک موجودِ تحتِ‌کنترلِ محیط.

راهکارِ مقاومت، در مقابل این تربیت جبری رسانه‌ای در گروِ ایجاد یک «تربیت اختیاری» است. تربیت اختیاری، یعنی فرآیندی که در آن، فرد نه از طریق «اجبارِ محیط»، بلکه از طریق «قدرتِ آگاهی» رشد می‌کند. در این مدل، هدفِ آموزش، تولیدِ «مصرف‌کننده» نیست، بلکه تولیدِ «فاعلِ آگاه» است.

یک فردی که با تربیت اختیاری پرورش یافته، در برابر بمباران اطلاعاتی رسانه‌ها، یک «سد دفاعیِ درونی» دارد. او وقتی با یک پیام مادی‌گرایانه یا یک الگوی رفتاریِ انحرافی مواجه می‌شود، به جای آنکه به صورتِ خودکار (جبری) آن را بپذیرد، اَز خود می‌پرسد: «آیا این با حقیقتِ وجودی من سازگار است؟» این «پرسشگری»، همان نقطه‌ی آغازِ آزادی و قدرتِ ایستادگی است. از نظر نگارنده، با استناد به تمام ناهنجاری‌های آشکار و پنهان و پدیده‌های اجتماعی تازه متولدشده، ما به نسلی نیاز داریم که «انتخاب کنند» و نه اینکه فقط «پذیرنده» باشند.

اما پرسشِ کلیدی اینجاست: چگونه می‌توان این «اختیار و آگاهیِ فردی» را به یک «قدرتِ جمعی و تمدنی» تبدیل کرد؟ یک انسانِ آگاه به تنهائی نمی‌تواند در برابر سیلابِ رسانه‌ها بایستد؛ او نیاز به یک «شبکه» دارد.

همان‌طور که ذکر شد؛ برای رسیدن به این ارزش و هدف باید از یک الگوی تاریخی مؤثر بر تمدن جهان بشریت می‌توان استفاده کرد که در روزگاری که خفقان سرتاسر جهان را فرا گرفته بود و مؤمنان در تنگنا بودند توانست با استفاده از ایمان مؤمنان پراکنده بر تاریکی و استبداد غلبه کند.

حضرت ادریس نه تنها به عنوان یک پیامبر، بلکه به عنوان یک «استراتژیستِ شبکه‌سازی» الگویی از خود را به یادگار برای بشر گذاشت است که در تاریخ بی‌نظیر است.

تاریخ اثبات کرده است که بسیاری از حرکت‌های اصلاحی به دلیل «پراکندگی» و «انزوای فردی» شکست خورده‌اند. افراد، هر کدام در گوشه‌ای از جامعه، به تنهائی با حقیقت روبه‌رو شده‌اند، اما هرگز نتوانسته‌اند به یک «جریانِ قدرتمند» تبدیل شوند.

حضرت ادریس با استفاده از قدرتِ پیوند دادنِ افراد و ایجاد یک ساختارِ شبکه‌سازی، توانست پراکندگی را به یکپارچگی تبدیل کند. او نشان داد که چگونه میَ‌توان از میانِ افرادِ پراکنده، یک «بدنه و پیکره» ساخت که بتواند در برابر تمدن‌های منحرف، ایستادگی کند.

چارچوب نظری مقاومت بر این اساس استوار است که فطرت انسان‌های آزاده در جهان، پذیرای صدا و ندای حق است و نهاد آنها بر پاکی بنا شده که هرگاه این صدا و ندا را بشنوند به سمت آن خواهند آمد؛ لذا انقلاب اسلامی ایران با تمام محدودیت‌ها و دشمنی‌هایی که بر علیه آن وجود دارد خود را در جهان منتشر و طرفداران خود را جذب خواهد کرد.

با بیان شبکه‌سازی انسان‌محوری که حضرت ادریس داشته و با ذکر چارچوب نظری مقاومت که میل ذاتی و فلسفی به نابودی استکبار و استبداد و سلطه دارد؛ این درس برای امروزِ ما بسیار حیاتی است که راهکار مقابله با رسانه‌ها، تنها در «آموزشِ فردی» خلاصه نمی‌شود؛ بلکه باید «ساختارهای آموزشی و اجتماعیِ شبکه‌سازی‌شده‌ای» ایجاد کنیم که در آن، افرادِ آگاه (که با تربیت اختیاری پرورش یافته‌اند)، حولِ یک هدفِ مشترک قرار بگیرند. ما به جای «تک‌روی‌های علمی»، «سیاسی» به «شبکه‌های تمدنی» نیاز داریم؛ جایی که دانش، اخلاق و حرکت، به صورت یکپارچه در جریان باشد.

نباید فراموش کرد که این مقابله تنها در فضای انتزاعی و کلامی رسانه نیست؛ بلکه باید در تمام عرصه‌های تولید و آموزش، ملموس باشد. تمدنِ پیروز، تمدنی است که در آن «علم»، «معنویت» و «اراده» با هم در پیوند قرار دارند. بنابراین با در نظر گرفتن اَثر تربیتی رسانه، اگر حول نظریه مقاومت تربیت اختیاری را هدف قرار داده‌ایم، پس باید محیط‌های آموزشی ما نیز (از کارگاه‌های فنی‌وحرفه‌ای گرفته تا دانشگاه‌های علوم انسانی) به گونه‌ای بازسازی شوند که در آن‌ها، دانش، ابزاری برای «خودشناسی» و «خدمت به تمدن» باشد، نه صرفاً ابزاری برای «کسب درآمد» یا «تأییدِ ساختارهای مادی و ایجاد لذت».

ما به فضاهایی نیاز داریم که در آن، جوان «دانشجو» یا «هنرآموز»، به جای اینکه صرفاً یک «کارگرِ ماهر» برای سیستم مادی باشد، به یک «کنشگرِ تمدنی» تبدیل شود؛ کسی که می‌داند خود او و دانش او، بخشی از همان «نقطه جَوشِ» اجتماعی است که قرارَ است جهان را تغییر دهد.